

حقوق ما

ما از عدالت سهمی داریم

سال هفتم، شماره ۹/۱۹۶ خرداد ۱۴۰۲ / ۳۰ می ۲۰۲۳

آزادی بیان در هنر



در این شماره می خوانید:

کاریکاتورهای شارلی ابدو و شوکران آزادی بیان

جمهوری اسلامی، یک ساختار پدرسالار است که میخواهد قیومیت خود را بر زندگی انسان تحمیل کند

برای یک طنزنویس هیچ چیز مقدس نیست

حذف و کشتار با ذات حکومت ایران عجین شده است

کارتونیست حق دارد قدرت را هدف حمله خودش قرار دهد

ما از عدالت سهمی داریم

دو هفته نامه الکترونیکی تخصصی حقوق بشر

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: سازمان حقوق بشر ایران / محمود امیری مقدم

سردبیر این شماره: مریم غفوری

تحریریه: محمد مقیمی، جواد عباسی توللی (مصاحبه ها)

جلد: کاریکاتوری از نیک آهنگ کوثر

صفحه بندی: ماهور خوش قدم

تماس با مجله: mail@iranhr.net

حقوق ما در ویرایش مطالب آزاد است!

یادداشت هایی که از روزنامه نگاران و اشخاص دریافت می شود نظر شخصی آنان است
و دیدگاه مجله حقوق ما نیست.

کاریکاتورهای شارلی ابدو و شوکران آزادی بیان



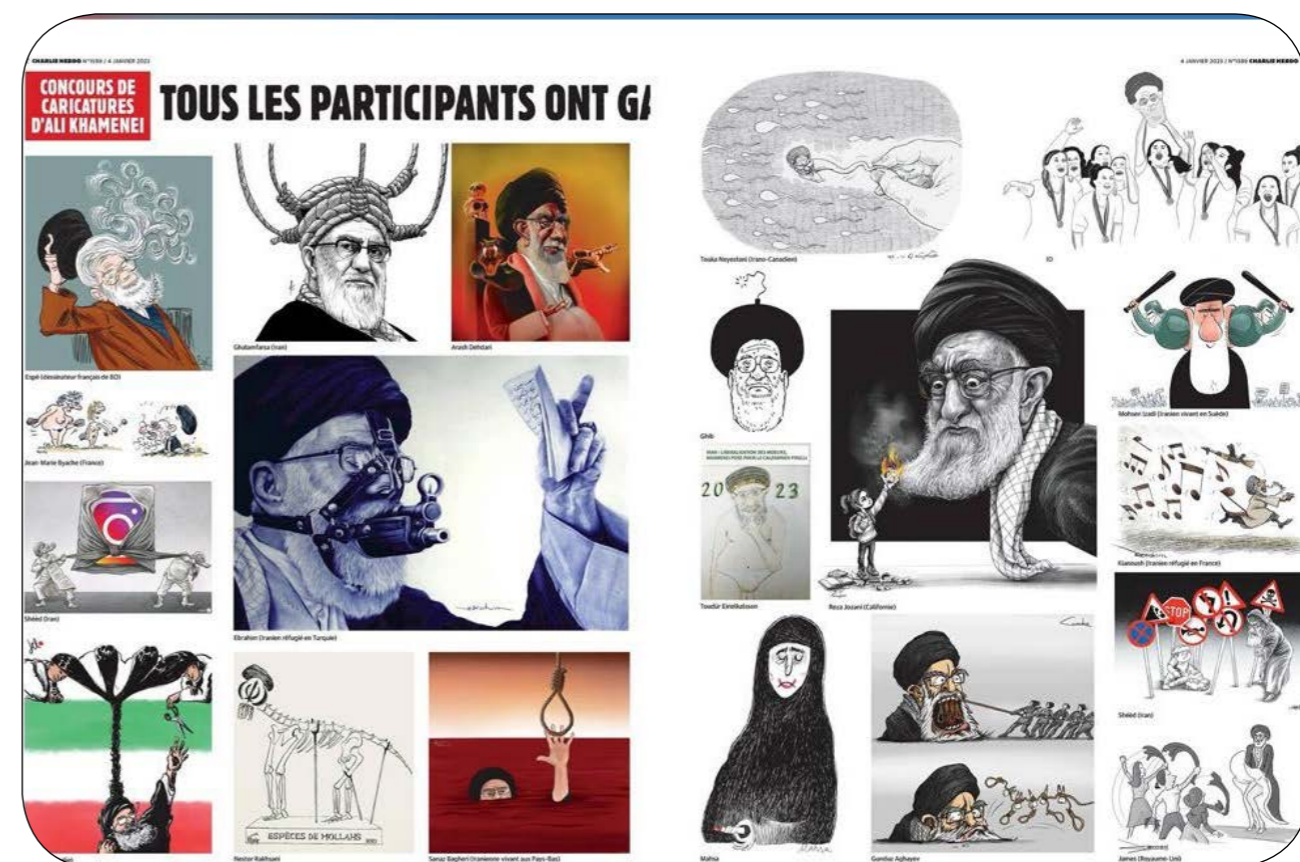
محمد مقیمی

بیان و چالش‌های آن مطرح بوده است. از سویی دیگر، کارکرد آزادی بیان در نقد قدرت و حکومت از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است. زیرا، در یک جامعه دموکراتیک، چندصدایی حاکم است و در پرتو آزادی بیان می‌توان، قدرت را نقد کرد و صاحبان قدرت را از تدروی و زیاده‌خواهی بازداشت. ولی در حکومت‌های مستبد و تمامیت‌خواه که تک‌صدایی حاکم است، حکمرانان در پی خاموش کردن صداهای مختلف یا متفاوت هستند و در مقابل از هم‌صدایان خود حمایت می‌کنند. در نتیجه، صداهای متفاوت سانسور یا با اتهاماتی چون نشر اکاذیب، توهین به مقدسات یا مقامات، تبلیغ علیه نظام و غیره روبرو و سرکوب می‌شوند. در حکومت‌های دینی، لزوم نقد قدرت به مراتب بیشتر احساس می‌شود، چه این‌که در حکومت دینی، با عقاید دینی بر مردم حکمرانی می‌شود. در واقع، نقد قدرت و دین توأم می‌گردد، حال اگر چنین حکومتی نقد نشوند، اثری از آزادی و آسایش در جامعه باقی نخواهد ماند. اگرچه در حکومت دینی، موازین دموکراتیک و اصول حکمرانی مطلوب مانند نقد و پاسخگویی هیچ جایگاهی ندارد، سخن راندن از آن، تنها از سر یادآوری بایسته‌ها بود. آزادی اندیشه و بیان از سوی اسناد بین‌المللی حقوق بشری از جمله ماده ۱۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر و قوانین اساسی بیشتر کشورها بطور صریح یا ضمنی مورد شناسایی قرار گرفته است. ولی هیچ حق یا اصلی مطلق نیست و با محدودیت‌هایی روبرو است. بطور کلی، استیفای حق یا آزادی عمل از سوی یک شخص، نباید موجب زیان اشخاص دیگر یا جامعه شود (اصل آزار)^۲. از سویی دیگر، اصول حقوقی باید مبنا قرار گیرند، گسترش یابند و به صورت موسع تفسیر شود و موارد خلاف اصل باید به عنوان استثنائات در نظر گرفته شوند و به صورت مضیق (محدود) تفسیر گردند. در غیر این صورت، تخصیص اکثر رخ می‌دهد و استثناء، جای اصل را می‌گیرد که به تباهی می‌انجامد. بنابراین، اصل بر آزادی بیان است و محدودیت‌های (استثنائات) آن

اندیشه و بیان دو مفهوم در هم‌تنیده هستند و با یکدیگر رابطه‌ای دوسویه دارند. از یک سو، داده‌های ذهنی در قالب الفاظ به فرآیند اندیشیدن کمک می‌کنند و از سویی دیگر، بیان وسیله گسترش و ابراز اندیشه است. اندیشیدن ذاتی انسان است، مانند جاری بودن که ذاتی آب است، انسان زنده و سالم همان‌طور که نفس می‌کشد، می‌اندیشد. چنان‌که از انسان به حیوان ناطق یاد می‌شود. حذف بیان، یعنی حذف اندیشه و حذف اندیشه برابر با حذف انسان است. وانگهی، هیچ انسانی مصون از خطا نیست و این اندیشه‌ها و باورهای انسان را نیز دربر می‌گیرد. ولی انسان‌ها در ارتباط با یکدیگر از هم یاد می‌گیرند و به نقایص و خطاهای خود پی می‌برند. در واقع، در پرتو آزادی بیان، نظرها و استدلال‌های گوناگون مطرح می‌شود و تضاد میان اندیشه‌ها و دیدگاه‌ها می‌تواند به تضارب آراء و بالندگی اندیشه انسان‌ها منجر شود. ارتباط میان انسان‌ها، انتقال تجربه‌ها، آموزه‌ها و پیشرفت جوامع بشری مرهون توانایی بیان بوده است. در حقیقت، آزادی گران‌بهارترین موهبتی است که طبیعت در نهاد انسان قرار داده، انسان آزاد آفریده شده^۱ و همه نوآوری‌ها، پیشرفت‌ها و دستاوردهای بشری در پرتو آزادی تحقق یافته است. بنابراین آزادی بیان، یکی از حقوق بنیادین بشر است که همواره در طول تاریخ با وجود انواع محدودیت‌ها و چالش‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی با انسان بوده است. چه این‌که بیان به گفتار محدود نمی‌شود و مواردی چون نشانه‌ها، نقاشی، کاریکاتور، زبان اشاره، زبان بدن، خط، سنگ‌نبشته و آثار هنری را شامل می‌شود. از این‌رو، پیش از به‌وجود آمدن زبان نیز آزادی

۱- آفریده به معنای مذهبی آن، مورد نظر نیست.

2 - Harm principle



باید تفسیر مضیق (محدود) گردد. این استثنائات را تنها

قوانینی که به طور دموکراتیک و با توجه به اصول حقوقی که بر اساس تجربه جوامع انسانی وضع شده باشد، می تواند مشخص کند، مواردی مانند نفرت پراکنی، سخنان ضد منافع عمومی، سخنانی که موجب ترس عمومی در جامعه شود، تهمت یا افترا که به زیان حقوق، منافع، آبرو یا اعتبار اشخاص باشد.

در ایران موارد بسیاری وجود دارد که اشخاص به علت نقد، طنز، هجو، استهزاء، یا کشیدن کاریکاتور و دیگر آثار هنری نسبت به آنچه از نظر مسلمانان مقدس تلقی می شود (که گستره آن بسیار مبهم است)، محاکمه و به اعدام یا حبس سنگین محکوم می شوند. برای نمونه، کارتون‌نویست شناخته شده نیک آهنگ کوثر که بخاطر کشیدن تصویری طنزآمیز، به کنایه از یک روحانی حامی جمهوری اسلامی در سال ۱۳۷۸ بطور خودسرانه بازداشت و سال ها تحت بازجویی و اذیت و آزار بود و به علت اینکه از سوی نهادهای غیررسمی تهدید به مرگ شده بود، مجبور به مهاجرت شد. همچنین، یکی از موکلانم آتنا فرقانی^۱ که با کشیدن چند کاریکاتور، قدرت حاکم را نقد کرده بود، در دادگاه نخستین به ۱۲ سال و ۹ ماه حبس محکوم شد، که در دادگاه تجدیدنظر به ۱۸ ماه کاهش یافت. در برخی موارد نیز، خشونت از سوی مردم صورت می گیرد، ولی زمانی وضعیت بغرنج تر می شود که خشونت و کشتار از سوی علمای دینی با صدور فتوا تجویز می شود و حکومت نیز از آن حمایت می کند. یکی از مصادیق بارز آن، ماجرای انتشار کتاب آیات شیطانی نوشته سلمان رشدی است که در تاریخ ۲۵ بهمن ۱۳۶۷ به صدور فتوای قتل وی از سوی روح الله خمینی بنیانگذار جمهوری اسلامی منجر شد و در ۲۱ مرداد ۱۴۰۱ وی در کالیفرنیا مورد حمله تروریستی قرار گرفت و به شدت آسیب دید. اخیرا نیز نشریه فرانسوی شارلی ابدو کاریکاتورهایی از خامنه ای رهبر جمهوری اسلامی منتشر کرد که با واکنش تند این حکومت روبرو شد و ضمن اینکه خامنه ای را جزو مقدسات اسلام برشمردند، این نشریه

را تهدید به انتقام کردند.

گروهی بر این باورند که مقدسات دینی، یکی از مواردی است که باید به عنوان محدودیت های آزادی بیان در نظر گرفته شود. این گروه استدلال می کنند که در جوامع مذهبی مانند ایران که در خصوص مسائل مذهبی حساسیت و تعصب وجود دارد، لزوم احترام به عقاید مذهبی ها و ضرورت حفظ نظم عمومی ایجاب می کند که آزادی بیان، موجب توهین به مقدسات دینی نشود. این استدلال قابل نقد به نظر می رسد؛ نخست این که، مقدس مفهومی است، متأثر از عقاید و مذاهب مختلف که با توجه به برداشت های شخصی می تواند در هر فردی بطور کامل متفاوت باشد. برای نمونه، در مقطعی از زمان در برخی مناطق جهان، گاو نر پرستش می شده و جزء مقدسات تلقی می شده است، یا آلت تناسلی در هندوستان برای برخی مقدس محسوب و پرستیده می شود، همچنین زمانی مسطح بودن زمین یک باور مقدس شمرده می شد. بنابراین، مفهوم مقدس با توجه به زمان، مکان، باور، آموزش، سلیقه و برداشت های شخصی می تواند، متفاوت باشد و تغییر کند. چنان که پیامبر اسلام بت پرستی که در آن زمان، امری مقدس بوده است را زیر سوال برد، تا جایی که بت شکنی از صفات و افتخارات وی بوده است. بنابراین، هیچ عقیده ای مقدس نیست و همه امور قابل نقد هستند.

دوم، احترام یعنی بزرگداشتن، ارج گذاردن، ارزش قائل شدن و توجه کردن. برای این که چیزی مورد احترام واقع شود، باید مزیت و کیفیتی در آن دیده شود که شایسته بزرگداشت و توجه باشد. ولی همانطور که گفته شد، عقاید انسان ها همواره در حال تغییر هستند و امری که در گذشته حقیقت یا مقدس محسوب می شده ممکن است، امروز نه تنها حقیقت یا مقدس تلقی نشود، بلکه بسیار کودکانه، مضحک یا مضر به نظر برسد. بنابراین، انسان اصالت دارد، نه اندیشه او، چه این که اندیشه انسان با توجه به دو عامل زمان و مکان و متأثر از آموزش و تجربه همواره در حال تغییر است. چنان که ماده ۲ اعلامیه جهانی حقوق بشر می گوید: «هر کس

می تواند بدون هیچ گونه تمایز، به ویژه از حیث نژاد، رنگ، جنس، زبان، مذهب، عقیده سیاسی یا "هر عقیده دیگر" و نیز ملیت، وضع اجتماعی، ثروت، ولادت یا هر موقعیت دیگر از تمام حقوق و کلیه آزادی هایی که در اعلامیه حاضر ذکر شده است، بهره مند گردد». اگر برای عقیده انسان اصالت و قداست قائل شویم، پدیده ای به نام عقیدپرستی ایجاد می شود که مانند نژادپرستی، به تبعیض، تحقیر، توهین، افراطی گری، خشونت، جنگ و کشتار منجر می شود. بنابراین، عقاید اصالت ندارند و به تبع آن، احترام به نظر و عقیده به معنی قابل نقد نبودن یا مقدس بودن محلی از اعراب ندارد. تنها خود انسان محترم است و از حقوق بنیادینی برخوردار است که باید محترم شمرده و رعایت شود. بنابراین، احترام به عقیده به این معنی نیست که آن عقیده نقد نشود یا به چالش کشیده نشود، احترام به عقیده یعنی امکان ابراز آزادانه آن داده شود، ولی به چالش کشیدن آن جایز است و با احترام تضادی ندارد. چنان که آنان که اسلام را قبول ندارند، ابراز عقیده را برای مسلمانان ممنوع نکرده و جرم ندانسته اند، مسلمانان هم باید به همین شکل عمل کنند. در واقع، مسلمان ها باید فرهنگ رواداری را بیاموزند و در برابر آنچه، آنان را به چالش می کشد و آن را توهین به باورهایشان می پندارند، ایمان شان را تقویت کنند.

وانگهی، نمی توان به بهانه این که احساسات پیروان دین یا عقیده ای جریحه دار شده و در نظم عمومی اخلال ایجاد کرده است و به استناد اصل آزار، آزادی بیان را محدود کرد. چه این که همواره این امکان وجود دارد که بیان هر سخنی به مذاق شخص، اشخاص یا پیروان دین یا عقیده ای خوش نیاید و آنان را رنجیده خاطر کند. بنابراین، اگر به این بهانه در اظهار نظر آزادانه اشخاص مانع ایجاد گردد، دیگر اثری از آزادی بیان باقی نمی ماند. نقد و به چالش کشیدن دین و آنچه مقدسات مذهبی نامیده می شود، نه تنها دارای زیان برای جامعه نیست، بلکه موجب روشنگری، کشف حقیقت و رشد جامعه می گردد. ضمن این که، محدود کردن آزادی بیان در این خصوص دارای تالی فاسد است. چه

این که سبب می شود، آنچه که مقدس یا به اشتباه حقیقت شمرده می شود، مورد نقد و واکاوی قرار نگیرد که این خود به زیان جامعه است. چنان که به گواه تاریخ بارها برخی عقاید دینی به جامعه لطمه زده، این روند تا کی باید ادامه پیدا کند؟ بنابراین، دین، آموزه هایش و به ویژه تعصب دینی باید نقد شده و به چالش کشیده شود. از سویی دیگر، اخلاق را نمی توان جرم انگاری کرد، آنچه ممکن است به گمان برخی خلاف ادب یا احترام تلقی شود، اگرچه از نظر اخلاقی، نکوهیده باشد، جرم محسوب نمی شود. زیرا در صورت جرم انگاری موارد اخلاقی، اثری از آزادی باقی نمی ماند.

با وجود این، برخی از پیروان اسلام در برابر انتقادهایی که به دین یا باورهایشان می شود، به خشونت متوسل می شوند. در واقع، صدور فتوا از سوی علمای مذهبی برای تجویز هرگونه اقدام خشونت باری در رویارویی با انتقادهایی که باور آنان را به چالش می کشد، خلاف اصول حقوقی جهان امروز است. صرف نظر از اینکه نقد، طنز، هجو، استهزاء، یا کشیدن کاریکاتور جزو آزادی بیان است، بر فرض وقوع جرم، علمای دینی مرجع صالح به رسیدگی نیستند. زیرا در فرایند صدور فتوا یک شخص در جایگاه قانونگذار و قاضی قرار می گیرد و مجری حکم نیز اشخاص خودسر هستند. در واقع این اقدام، بازگشت به دوران انتقام خصوصی است که دادگستری وجود نداشته است. بر فرض این که جرمی هم واقع شده باشد، باید در یک دادگاه صالح، مستقل و بی طرف با رعایت اصول دادرسی عادلانه به اتهام شخصی که در مظان اتهام قرار گرفته، رسیدگی شود و متهم از حق دفاع برخوردار باشد. هویت متهم باید از سوی مقام قضایی، احراز شود که شخص دیگر به اشتباه مجازات نشود، همچنین شاید متهم مشمول معاذیر رافع مسئولیت کیفری مانند جنون باشد، یا اینکه در فرایند رسیدگی دادگاه به هر علت بی گناهی متهم ثابت شود. بنابراین، صدور فتوا در امور مدنی و کیفری در جهان امروز که نهاد قانونگذاری و دادگاه وجود دارد، محلی از اعراب ندارد و خلاف اصول دموکراتیک و نظم عمومی است.

پرستو فروهر:

جمهوری اسلامی، یک ساختار پدرسالار است که می‌خواهد قیومیت خود را بر زندگی انسان تحمیل کند



دادخواهی برای پرونده قتل‌های سیاسی در دهه هفتاد شمسی تداعی می‌شود. دادخواهی چه جایگاهی در هنر شما دارد؟

به طور کلی می‌توان گفت، هر هنرمند، برای دریافت و واکنش به جهان پیرامون خود تاثیرگرفته از تجربه‌های زیسته خود است، از این مجرا، اولویت‌های ذهنی و حسی خود را پیدا کرده و آنها را دست‌مایه قرار می‌دهد تا بر مبنایشان، اثر هنری تولید کند. برای من هم، نه تنها قتل سیاسی فجیع پدر و مادرم، که زندگی و مبارزه سیاسی آنها، تلاش‌شان برای پیشبرد دموکراسی در ایران، فراز و نشیب این تلاش، امیدها و شکست‌هایی که در طول این تلاش خوردند، شرایط دشواری که در آن زیستند، همه و همه مجراهایی بودند برای من زندگی را در مسیر آن تجربه کنم. کلنجار رفتن با این تجربه‌ها بوده است که برای من به خلق اثر هنری انجامیده و می‌انجامد.

در هنر شما همیشه ردی از دادخواهی، مسأله برابری جنسیتی، حقوق زنان و سوژه‌هایی از این دست، نمایان است. شما چقدر مسائل مربوط به نقض حقوق بشر در ایران را در پیوند با یکدیگر می‌دانید؟ اگر بخواهم به شکل دیگری این پرسش را مطرح کنم، برای نمونه، شما بین سرکوب خشونت‌بار «جنبش زن، زندگی، آزادی» در ماه‌های اخیر و قتل‌عام زندانیان سیاسی در دهه شصت با پرونده قتل‌های سیاسی (قتل‌های زنجیره‌ای) در دهه هفتاد شمسی، چه ارتباطی قائل هستید؟

من فکر می‌کنم پرداختن به پدیده سرکوب دوره پذیر نیست؛ در نظام جمهوری اسلامی، شرایطی غیر انسانی بر هستی فردی و اجتماعی مردم تحمیل شده، خشونت و بیرحمی بر تن و جان آدمی روا داشته شده، آزادی و کرامت انسانی یکسره به بند کشیده شده است. کار هنری من هم حول این موقعیت‌ها تولید می‌شود. فرقی نمی‌کند جنایت‌ها در دهه شصت اتفاق افتاده باشد، در همان روزهای اول انقلاب یا پیش از آن اتفاق افتاده باشد یا چند هفته پیش یا هم‌اکنون که ما با هم صحبت می‌کنیم. همه جنایت‌های انجام شده در ایران، در حقیقت،



جواد عباسی تولى

حق آزادی بیان به معنای حق همه افراد برای بیان نظرات و عقاید خود بدون ترس از سانسور یا برخورد امنیتی است. بر همین مبنا، رعایت اصل آزادی بیان در هنر را می‌توان به مثابه پیش شرطی برای بروز خلاقیت در هنر تلقی کرد. در ایران اما حکومت جمهوری اسلامی، رعایت این حق بنیادین بشری را در تضاد با بقای خود می‌داند و از این رو این حکومت، از آغاز شکل‌گیری تاکنون، دستگاه‌های عریض و طویل سانسور را در جهت ایجاد محدودیت برای هنرمندان و نویسندگان بنا نهاده است.

فشار بر هنرمندان ایرانی در طول حیات ۴۳ ساله جمهوری اسلامی به‌گونه‌ای بوده که بسیاری از این هنرمندان، ناچار به جلای وطن شده یا آنان که مانده‌اند، با سانسور و در پاره‌ای موارد با پرونده سازی و زندان مواجه شده‌اند.

پرستو فروهر، هنرمند تجسمی و فعال دادخواهی، که پس از قتل پدر و مادرش، داریوش فروهر و پروانه اسکندری، در جریان قتل‌های سیاسی موسوم به قتل‌های زنجیره‌ای به دست مأموران وزارت اطلاعات در پائیز سال ۱۳۷۷، به آلمان مهاجرت کرده، برخورد حذفی و سرکوب‌گرانه سران حکومت ایران با آزادی بیان و آزادی در هنر را «ناشی از خشک‌سری سران جمهوری اسلامی» می‌داند و بر این باور است حکومت جمهوری اسلامی، به‌عنوان یک ساختار پدرسالار، از همان ابتدای استقرار در ایران، آزادی بیان و آزادی هنر در عرصه‌های مختلف را به هیچ‌وجه محترم نشمرده است.

مجله حقوق ما، در ارتباط با موضوع آزادی بیان و آزادی در هنر، با این هنرمند گفت‌وگو کرده است.

نام شما در ایران به‌عنوان یک هنرمند، بیشتر در پیوند با

این اثر، شما را به حبس محکوم کرد. با توجه به تجربیات شما در ایران، نحوه برخورد حکومت ایران با مسأله آزادی بیان در هنر را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ چرا حکومت جمهوری اسلامی، مقوله آزادی در خلاقیت هنری را برای خود مضر می‌داند؟

جمهوری اسلامی، در واقع، با تمام آزادی‌ها سرچنگ دارد. این حکومت، یک ساختار پدرسالار است که مدام می‌خواهد قیومیت خود را بر تمام عرصه‌های زندگی انسان تحمیل کند. در مورد هنر هم از همان ابتدای استقرار این نظام، آزادی بیان و آزادی هنر در عرصه‌های مختلف به هیچ‌وجه محترم شمرده نشده است. هرچه که جامعه در تبیین خواسته‌های خود در برابر حکومت بیشتر موضع‌گیری کرده، سران جمهوری اسلامی، خشک‌سری بیشتری بر جامعه تحمیل کرده‌اند.

در مورد پرونده‌ای هم که برای من ساختند باید گفت، مبنای آن بسیار ساختگی و ابلهانه بود. من پس از تشکیل این پرونده، به ایران رفتم و در آن دادگاه که من را به دلیل توهین به مقدسات محاکمه کرد، شرکت کردم. در آن محکمه، هیچ امکانی برای گفت‌وگو وجود نداشت. عملکرد قضایی‌ای که در آن دادگاه نشسته بود، در واقع مانند یکی از ماموران وزارت اطلاعات بود. اصلاً گوش شنوایی نداشتند. در واقع، در این نوع دادگاه‌ها، اوامری از سوی دستگاه امنیتی دیکته می‌شود و قاضی، در واقع مجری اوامر ماموران یا به قول خودشان، کارشناسان امنیتی است و حکم را تنها بر اساس آنچه که آن مأموران می‌خواهند، صادر می‌کند.

از طرف دیگر، شاکي من در این پرونده، وزارت اطلاعات بود. به عبارت دیگر، همان وزارتخانه‌ای که کارمندانش، پدر و مادر مرا کشته بودند، بابت خلق یک اثر هنری از من شکایت کرده بود.

به نظر من یک پرونده ساختگی و پوشالی‌ای بود که صرفاً برای به راه انداختن موج توهین و تهمت بر علیه من و همچنین برای فشار آوردن به من برای اینکه بخواهند پای من را از ایران بپرنند، گشوده شده بود. من را محکوم کردند، اما به دیگر اهداف خود نرسیدند.



اتفاق نمی‌افتد، هر جا که اتفاق می‌افتد باید نسبت به آن واکنش نشان داد.

من بیش از نیمی از عمرم را در بیرون از ایران زندگی کرده‌ام. در عین حال در ایران زاده شدم، آنجا بزرگ شده‌ام، خاطرات کودکی و اوان جوانی من آنجا سکنی دارند. این تعلقات، بخشی از سرگذشت من است و این سرگذشت همراه من می‌آید. ممکن است یک انسان مهاجر در جاهای دیگری هم ریشه بدواند اما آن ریشه‌هایی که از قبل داشته را نیز در خود حفظ می‌کند. تعلق خاطر به زادگاه، به نظر من، طبیعی و زیباست اما نباید صرفاً به صورت نوستالژی‌های سطحی و تزئینی بروز یابد. به نظر من تعلق واقعی در واکنش مسئولانه نسبت به شرایط کشور و مردم تجلی پیدا می‌کند.

شما در سال‌های گذشته، یک اثر هنری با نمادهای اسلامی طراحی کردید که متعاقب آن، قوه قضائیه ایران، بابت خلق

باعث می‌شود، با وجود اینکه این هنرمندان، سال‌ها و دهه‌ها دور از کشور خود باشند اما حلقه پیوند خود را با سرزمین مادری و دغدغه‌های مرتبط با آن از دست ندهند؟
در پاسخ به این پرسش، نخست بگویم که من فکر می‌کنم باید حق آزادی انسان و اعتراض به تجاوز به این حق را خارج از مرزها و تعلق‌های سرزمینی در نظر گرفت. به بیان دیگر، من که در حال حاضر، به عنوان یک تبعیدی یا مهاجر در اروپا زندگی می‌کنم، در اینجا هم زمانی که با خشونت بر ضد پناهجویان یا بر ضد اقشار ضعیف رو به رو می‌شوم، این موضوع برای من دستمایه واکنش و نیز کار هندی می‌شود. این طور نیست که کارهای هنری من، صرفاً به کشور و جامعه‌ای که از آن آمده‌ام و مسلماً تعلق خاطر ویژه به آن دارم، محدود باشد بلکه پس از مهاجرت و زندگی به عنوان یک تبعیدی، فضاهای زیستی دیگری هم پیدا کرده‌ام و نسبت به این فضاها هم حساسیت و واکنش دارم. خشونت و تزییع حقوق انسانی، صرفاً در ایران

نقض حقوق انسان است برای زندگی آزاد، با کرامت و با شرافت. زمانی که حق انسان از سوی ساختارهای قدرت سیاسی یا قدرت فرهنگی یا مخلوطی از هر دو، به رسمیت شناخته نشود، در واقع وجود انسان زیر فشار این ساختارها له می‌شود. از دیدگاه من فرقی ندارد این جنایت‌ها در چه دوره‌ای روی داده باشد.

بسیاری از کارهای هنری من، به خشونت سیستماتیک که بر تن و جان انسان روا داشته می‌شود، می‌پردازند. مانند یک تکانه، یک لرزه که آدم را میبهوت و دردمند می‌کند و مجرایی می‌شود برای ادراک و حس همدلی.

شما بیشتر آثار خود را در خارج از ایران به نمایش گذاشته‌اید. از طرف دیگر، در یک قرن اخیر و به ویژه پس از روی کار آمدن حکومت جمهوری اسلامی در ایران، برخی از هنرمندان به دلیل جو اختناق و سانسور حاکم بر کشور، مجبور به ترک میهن خود شده‌اند. به نظر شما، چه چیزی

هادی خرسندی:

برای یک طنزنویس هیچ چیز مقدس نیست

طنزپردازی در جایگاه یک هنر اثرگذار در ایران، هیچ‌گاه از گزند دستگاه سرکوب و سانسور حکومت ایران مصون نبوده است. از این‌رو در دهه‌ها و سال‌های گذشته برخی از هنرمندان و نویسندگان، به دلیل جو اختناق و سانسور حاکم بر کشور، مجبور به ترک وطن خود شده‌اند. هادی خرسندی، شاعر، طنزپرداز و استندآپ کمدین ایرانی ساکن لندن است که در طول حیات هنری خود، مسائل سیاسی و اجتماعی ایران را دست‌مایه کار خود قرار داده است. این هنرمند ایرانی که در طول سال‌های اقامتش در خارج از ایران هم دست از طنزپردازی انتقادی نسبت به حکومت ایران برنداشته، بر این باور است که «برای یک طنزنویس هیچ چیز مقدس نیست».

مجله حقوق ما، در پیوند با موضوع «آزادی بیان در هنر» با این طنزپرداز گفت‌وگو کرده است.

طنزپردازی برای شما چه جایگاهی دارد؟ حرفه است یا ابزاری برای نقد؟ در این مسیر با چه چالش‌هایی مواجه شده‌اید؟

به نظرم بیشتر حرفه است چراکه کار دیگری بلد نیستم و سال‌های بسیار هم از این طریق امرار معاش کرده‌ام. بنابراین طنزنویسی، حرفه من است و خیلی هم دوستش دارم. دشواری آن را باید امتحان کرد. گفتمنی نیست. همیشه در این کار، خط قرمزهایی وجود دارد. نظیر خط قرمزهایی که مدنظر حکومت‌هاست یا حتی خط قرمزهایی که مدنظر مردم است. از طرف دیگر، مواردی هم به‌عنوان خط قرمز برای خود طنزپرداز وجود دارد. خوشا که این سه خط قرمز روی هم بیفتند، آن وقت آدم تکلیفش خیلی روشن‌تر است

تا اینکه مجبور بشود [به خاطر این خط قرمزها] پریشانی در کارش و حرفش پیش بیاید. یکی دیگر از چالش‌ها هم صاحبان رسانه‌ها هستند که به لحاظ مصالح خود، باز یک خط قرمزهایی دارند. برای نمونه، یک شعری از من قرار بود در رسانه‌ای منتشر شود اما از آنجایی که سردبیر آن رسانه، یک زن بود، برای او انتشار شعر من در آن رسانه خوشایند نبود. در حالی که اگر سردبیر آن رسانه مرد بود هیچ اشکالی برای انتشارش نبود. از این دست چالش‌ها زیاد داشته‌ام.

شما در ایران، با چندین مجله و روزنامه همکاری داشته‌اید. به نظر شما، در ایران تحت لوای جمهوری اسلامی، طنز تا کجا مجاز است؟ یک طنزپرداز تا چه میزان آزادی بیان دارد؟

برای پاسخ به این سوال، مجله گل آقا را می‌توانم مثال بزنم. این مجله، جز حرف‌های لوس و مسخره و گیر دادن به مردم، طنزی که اصلاً بتوان آن را قابل اعتناء دانست، نداشت. به نظر من، حد مجاز طنز در جمهوری اسلامی ایران، همان مجله گل آقا است که مدیر مسئولش هم‌جزو محبوبان آقای خامنه‌ای [رهبر جمهوری اسلامی] بود. چاپ و انتشار چنین نشریاتی در ایران در حالی بود که طنزپردازان دیگری مانند آقای نیک آهنگ کوثر، به دلیل فعالیت هنری خود، مجبور به جلای وطن شدند.

اجازه دهید درباره نحوه برخورد حکومت جمهوری اسلامی با طنزنویسی یک مثال بزنم. در سال ۱۹۸۴ (سال ۱۳۶۳ شمسی) به‌نحوی که ابوالقاسم مصباحی، مامور امنیتی سابق جمهوری اسلامی در دادگاه میکونوس گفت، حکومت ایران برای ترور من، یک تروریست فرستاده بود و در این



ماجرا، محمد محمدی ری شهری، وزیر سابق اطلاعات ایران و سید محمد هاشمی، افسر امنیتی سابق هم دخیل بودند.

قصدم از بازگو کردن این موضوع این بود تا بگویم که سانسور جمهوری اسلامی، فقط به مرزهای ایران محدود نمی‌شود و در خارج از کشور هم اگر دستشان برسد، طنزنویس را به سزای اعمال خودش می‌رسانند.

شما پس از خروج از کشور، ایران را فراموش نکردید. برای ایران گفتید، نوشتید و اینکه در طول دهه‌ها و سال‌های گذشته، کارهای مختلفی در این زمینه انجام دادید. بسیاری از هنرمندان دیگر هم مانند شما، پس از مهاجرت از ایران، مثل شما به میهن خود وفادار می‌مانند. به نظر شما، چه چیزی باعث می‌شود، با وجود اینکه این هنرمندان، سال‌ها و دهه‌ها دور از کشور خود باشند اما حلقه پیوند خود را با سرزمین مادری و دغدغه‌های مرتبط با آن از دست ندهند؟

به قول سعدی با شیر اندرون شده و با جان به در رود. به نظرم این موضوع، بسیار طبیعی است. یک چیزی در در ذات آدمی، در نطفه آدمی از آغاز وجود دارد که تا پایان عمر همراه اوست و آن این است که کجا بوده؟ کجا به دنیا آمده؟ کجا نطفه‌اش بسته شده؟ به ویژه در مورد نویسنده‌ها و طنزپردازها که برای‌شان مساله زبان مطرح است.

یک موزیسین یا یک نقاش شاید بیشتر بتواند دور از وطن خود، در جامعه میزبانی که به آن پناه برده، مستحیل بشود اما از آنجایی که ابزار شاعر یا نویسنده، زبانی است که با

خودش از سرزمین مادری آورده، بیشتر این وابستگی و دلبستگی را دارد. البته این پیوند، دلایل دیگری هم دارد که مربوط به عادات و خُلقیات انسانی است که این وابستگی را همچنان نگه می‌دارد.

ابتدای گفت‌وگو از خط قرمزها گفتید. به نظر شما طنز تا کجا مجاز است؟ آیا اساساً می‌توان برای طنزپردازی، خط قرمزی قائل بود؟

برای طنزنویس نباید چیزی مقدس باشد و هیچ خط قرمزی نباید وجود داشته باشد. هرچند در مواردی استثنائی، برخی از ملاحظات انسانی ممکن است او را وادارند که قدری کوتاه بیاید اما هیچ چیز مقدس نیست و همه چیز می‌تواند زیر سوال برود و دست انداخته شود.

در مواجهه با جمهوری اسلامی اما مشکلی که ما داریم این است که مخاطب طنز اگر از شعور و غیرت و همیتی برخوردار باشد، آن وقت، طنز نویس راضی است و به ادامه کار خود تشویق می‌شود. اما زمانی که مخاطبی داریم نظیر جمهوری اسلامی، که نیزه‌های طنز بر بدن بی وجود او نمی‌نشیند، احساس می‌کنم که توی هوا تیراندازی می‌کنم. حکومت جمهوری اسلامی، هیچ شکل مقبولی از حکومت ندارد و همواره سعی می‌کند حربه طنز را از مردم گرفته و در انحصار خودش دربیآورد. تازه سران این حکومت به دست انداختن خود مشغول شده‌اند.

به هر حال طنز یک رسانه است و طنزپرداز در دیدگاهی که دارد، نباید لحظه‌ای تخفیف دهد.



انتشار خبر خودکشی کیومرث پوراحمد، فیلم‌ساز و نویسنده ایرانی در اواسط فروردین امسال، موجی از واکنش اهالی هنر را به دنبال داشت. خبرگزاری‌های دولتی در ایران، به نقل از خانواده او، اعلام کردند که او بر اثر «ایست قلبی» درگذشت اما در برخی رسانه‌ها دلیل مرگ او را «خودکشی» اعلام کردند.

کیومرث پوراحمد در واپسین روزهای زندگی، در مراسم اکران آخرین فیلم خود در جشنواره فیلم فجر حضور پیدا نکرد و در توجیه عدم حضور خود در این جشنواره دولتی، در صفحه اینستاگرامش نوشت:

«جشنواره فیلم فجر دیگر جشن سینمای ایران نیست، جشن دو سه ارگان خاص است، در این چند ساله جشنواره برای من هیچ ارزش و اهمیتی نداشته به خصوص در این سال خونبار و دردناک، با این همه داغی که بر دل داریم دیگر چه جشنی چه جشنواره‌ای؟»

شاید بتوان وضعیت زندگی هنری این هنرمند سرشناس ایرانی را به مثابه نمادی از محدودیت‌ها و سرخوردگی‌ها به کل جامعه هنری مستقل در ایران تعمیم داد.

«رویکرد جمهوری اسلامی درباره مسأله حق آزادی بیان در هنر چگونه است؟ در دستگاه‌های نظارتی حکومت ایران، تا چه میزان حق آزادی بیان به رسمیت شناخته می‌شود؟ تصمیم کیومرث پوراحمد برای پایان دادن به زندگی خود، تا چه میزان با محدودیت‌ها و شرایط هنرمندان در کشور مرتبط است؟»
مجله حقوق ما، با طرح پرسش‌هایی ازین دست با محسن عمادی، شاعر، مترجم، فیلم‌ساز، مدیر و صاحب امتیاز سایت رسمی احمد شاملو گفت‌وگو کرده است.

به نظر شما، رویکرد جمهوری اسلامی درباره مسأله حق آزادی بیان در هنر چگونه است؟ در دستگاه‌های نظارتی حکومت ایران، تا چه میزان این حق به رسمیت شناخته می‌شود؟

تصور می‌کنم هرگونه تردیدی در مسأله‌ی سانسور، سرکوب و تعطیل حق آزادی بیان در این رژیم استبدادی و جنایتکار، آبشخوری جز حماقت یا هم‌کاسه‌گی با آن جانوران ندارد. مسأله‌ی آزادی بیان اما موضوع گل و گشادی‌ست که بخصوص در زمانه‌ی ما باید به شکلی عمیق‌تر از قرن قبل به آن اندیشه کنیم. بخشی از این مسأله بر می‌گردد به تکنولوژی‌های سانسور.

بگذارید مقدمه‌ای بچینم برای پاسخ به این سؤالتان: سانسور و سرکوب اگر در قرن‌های گذشته، با یک دستور قضایی یا نظامی همراه بود، امروزه به شکل دیگری اعمال می‌شود. سال‌ها پیش، در مقاله‌ی «در فضیلت امتناع» از مدلی حرف زدیم که مثلا دولت مکزیک برای اعمال سانسور و سرکوب به کار می‌برد. اسمش را گذاشته بودم: سانسور مشارکتی. البته این اسم‌گذاری، طعنه‌ای بود به حزب مشارکت و کلیت اصلاح‌طلبی در ایران. در این مدل، قدرت حاکم، دیگر طرد نمی‌کند بلکه یارگیری می‌کند. تقریباً همه جور حرفی می‌شود زد، هر انتقادی ممکن است، حتی به شما بابت آثار انتقادی جایزه هم می‌دهند و مادام که در امور سیستم حاکم «مشارکت» می‌کنی، عنصر خطرناک نیستی.

همیشه البته حوزه‌های ممنوع سخن وجود دارند، مثل حقوق بومیان و ملیت‌های مکزیک یا قاچاق مواد مخدر. ورود به هردوی این‌ها اگر بیرون از سیستم حاکم صورت بگیرد، می‌تواند به مرگ غیبی نویسنده بیانجامد. دولت نه دستگیر می‌کند، نه حکمی صادر می‌کند. از عالم غیب ناشناسی پیدا می‌شود، نویسنده را می‌کشد و هرگز قاتل کشف نمی‌شود. قدرت مرکزی در برخورد با «فرد متفکر» معمولاً مستقیماً درگیر نمی‌شود. فقط در برخورد با جنبش‌هاست که تمام‌قد وارد می‌شود، مثلا در مورد «زاپاتیست‌ها» یا دانشجویان «ایوتزیناپا». فرد نویسنده، مثل مورد گیرمو فرناندز، شاعر و مترجم برجسته‌ی مکزیک، در خانه کارد آجین می‌شود. انریکه سروین، شاعر، مترجم و فعال کم‌نظیر حقوق بومیان در خانه‌اش کشته شود و آب از آب تکان نمی‌خورد. دولت، بعداً، آثار کامل گیرمو را با هزینه‌ی خود، منتشر می‌کند و برایش چند بزرگداشت می‌گیرد. به همین شکل، سالن اصلی نمایشگاه بین‌المللی کتاب را به انریکه تقدیم می‌کنند و از بزرگی‌اش می‌گویند و مدیحه می‌نویسند. در جمهوری اسلامی، سیستم اصلاح‌طلبی، اجرای تکنولوژی مدرن‌تری را برای سرکوب و سانسور در نظر دارد که به این مدل مکزیک‌شبییه است. تکنولوژی بنیادگرایان هنوز متعلق به قرن قبل است.

در جهان ما، سیستم‌های سانسور و کنترل دیگری هم هستند که بسیار از تکنولوژی مکزیک‌ی سانسور و سرکوب پیشرفته‌ترند. مدل سانسور سرمایه‌داری آمریکایی مثلا، حق آزادی بیان را در قدم اول به رسمیت می‌شناسد، اما در درون نظامی که در آن، «بیان» فاعلیت خود را از دست می‌دهد. یک صدا هرچقدر هم بلند، در انبوه صداها، در همه‌های بی‌پایان گم می‌شود: فریاد



می‌زنی، حق فریاد زدن داری، ولی شنیده نمی‌شود و اگر هم شد، «عمل» نمی‌کند. چیزی عوض نمی‌شود. مدل اسرائیل، یک مدل باینری‌ست. با انسان فلسطینی از سیستم مشابه جمهوری اسلامی استفاده می‌کند، تکنولوژی قدیمی را بکار می‌برد چون او را «وحشی» می‌داند و با دیگر ساکنان فی‌المثل «متمدن» آن اقلیم، از مدل سرمایه‌داری آمریکایی. برای همین در این قرن، به خصوص پس از عصر دیجیتال، نیاز به این داریم که در عاملیت و فاعلیت «بیان» تامل بیشتری کنیم. مثلاً «کنسل کالچر» شکل دیگری از اعمال سانسور و سرکوب است: یک سیستم ارزشی، اجرای سرکوب را به توده‌ها/طرفداران منتقل می‌کند. امر «آزادی بیان» شوخی بردار نیست. گزینشی هم نیست.

با این مقدمه برگردیم به جمهوری اسلامی. دستگاه سانسور و سرکوب در ایران، تبدیل‌های بسیاری را به خود دیده‌است. در دهه‌ی شصت، تکنولوژی قاهر بر حذف، کشتار و سانسور تمام عیار متکی بود. از دوره‌ی رفسنجانی و با کارگزاران، تکنولوژی سرکوب و سانسور پیشرفت کرد و به مدل مکزیک‌نزدیک شد. در حال حاضر، در این سیستم ترکیبی، قدرت مرکزی هم با دخالت مستقیم اعمال سانسور و سرکوب می‌کند، هم به صورت گزینشی از هنرمندان و نویسندگان، «یارگیری» می‌شود تا سیستم به مرور «پیشرفته» شود: یعنی پیچیده‌تر و کارآتر شود. موضوعی که «احمد شاملو» در سال ۷۳ به آن اشاره می‌کند. وزارت سانسور وقت، سیصد مورد اصلاحی برای کتاب «همچون کوچه‌ای بی‌انتها» مشخص کرده بود در حالی که کتاب‌های حوزه‌ی رمان با اغماض بیشتری منتشر می‌شدند. آزادی بیان، گزینشی اعمال می‌شد. هنوز هم می‌شود. شاملو، عنصر خطرناک بود چون از مشارکت، «امتناع» می‌کرد. در عین حال، حوزه‌ی شعر، هنوز به قلمرو خلق «حقیقت» تعلق داشت و حوزه‌ی ترجمه‌ی رمان، به سرگرمی و فروش. هیچ‌کدام از مدل‌ها و تکنولوژی‌های سانسور در جمهوری اسلامی تعطیل یا متوقف نشدند. هنوز کشتار سر جایش است، حذف و کنسل فرد متفکر هم، اما تصور می‌کنم در آینده اگر همین رژیم ادامه پیدا کند، هرچه بیشتر به موقعیت «مکزیک» نزدیک خواهد شد.

در هفته‌های اخیر، کیومرث پوراحمد، هنرمند شناخته شده ایرانی، به زندگی خود پایان داد. به نظر شما، تصمیم این هنرمند برای پایان دادن به زندگی خود، تا چه میزان با

محدودیت‌ها و شرایط هنرمندان در کشور مرتبط است؟
آتیلا جوزف، شاعر بزرگ مجار، در همان آغاز جنگ جهانی دوم، خود را زیر قطار انداخت و جان داد. پیش از مرگ در شعری نوشته بود: «مراقب باشید، مراقب باشید که شیطان دیوانه شده است!» اشتوان تسوایک، در برزیل خود را خلاص می‌کند و در نامه‌ای کوتاه، علت خودکشی‌اش را خستگی عنوان می‌کند. دیگر تحملش را ندارد. یسنین، شاعر بزرگ روسی هم خودش را در روسیه‌ی کمونیستی می‌کشد و مایاکوفسکی بزرگ با آنکه خودکشی یسنین را نکوهش می‌کند، پنج سال بعد، جان خودش را می‌گیرد. هرکدام از این مرگ‌ها را می‌شود بازخواند و به جهان انسانی نزدیک شد که تصمیم می‌گیرد دیگر در میان نباشد. خودکشی، حق طبیعی هر انسانی‌ست. منتها، هر مرگ یک کتاب گشاده است: گشاده به تعابیر بسیار. من، شخصا سال‌هاست که دارم کتاب مرگ آتیلا و مایاکوفسکی را با خودم می‌خوانم. ولی جدا از هر مانیفست سیاسی یا شاعرانه، شاید نوشتار تسوایک، فروتنانه‌ترین و ملموس‌ترین نحوه‌ی برخورد با آن لحظه‌ی سقوط انسان بود. از غرق و محو شدن زبان خود گفته بود، از ویرانی اروپا به دست خویشتن. حق داشت، بی‌خانمانی پس از دهه‌ی ششم زندگی، قدرتی مافوق بشری می‌خواهد. من آقای پوراحمد را از نزدیک دیده بودم و به یاد دارم. انسان مهربان و خوش‌مشری بود. با انتخاب او، بیش از هر چیز به تسوایک برمی‌گردم آن‌جا که می‌نویسد: به تمام دوستانم درود می‌فرستم. باشد که زنده بمانند تا سپیده را ببینند پس از این شب بلند. من، که از همه‌شان بی‌قرارترم، زودتر می‌روم.

حکومت ایران، در دهه هفتاد شمسی، چندین تن از شاعران و نویسندگان ایرانی را در «قتل‌های زنجیره‌ای» به قتل رساند. به نظر شما، با توجه به خیزش جاری در ایران، حکومت جمهوری اسلامی تا چه حدی از مواضع پیشین خود عقب‌نشینی کرده است؟ به نظر شما، قتل و سر به نیست کردن نویسندگان و روشنفکران به دست حکومت ایران، نظیر آنچه که در دهه هفتاد شمسی روی داد، تا چه میزان همچنان محتمل است؟

فکر کنم در پاسخ به سوال اول، بخش زیادی از این پرسش را هم پاسخ داده‌ام. جمهوری اسلامی، پس از دهه‌ی هفتاد از مکانیزم ترکیبی سرکوب استفاده می‌کند. منتها، هم این جنبش



می‌نوشت: غم نان اگر بگذارد، به همین اشاره داشت. نمی‌شود سخن گفت، سرود خواند یا قصه کرد وقتی غم نان رخصت تنفس نمی‌دهد. مسائلی مثل حق آزادی بیان، حق آزادی عقیده و مذهب، حق زبان مادری، گرایش‌های جنسی، حقوق زنان و غیره، جزو ابتدایی‌ترین حقوق هر انسانی‌ست. شما، با سیستمی روبرو هستید که ابتدائیات را از انسان دریغ می‌کند. در دنیای معاصر، چنین سیستمی محکوم به نابودی‌ست. به عبارت خوان‌خلمن، شاعر بزرگ آرژانتینی: همیشه در تاریخ بشر، روزها و شب‌های سیاه بوده است ولی این دوره‌های ظلمانی همیشه به آخر رسیده‌اند، چون انسان‌هایی بوده‌اند که آن ظلمات را راندند. در دهه‌های گذشته، جریان‌ات راست‌گرا، سعی کردند تا سخن «انقلاب» را در ایران تعطیل یا بی‌اعتبار کنند. در نگاه من اما، انقلاب‌های مداوم جغرافیای ما، از مشروطه تا نهضت جنگل تا پنجاه و هفت هنوز به پایان نرسیده‌اند. یک هیولای ضدانقلابی روبروی آن تحولات بزرگ تاریخی ایستاد. ولی آن انقلاب‌ها در انقلابی دیگر، جان تازه خواهند کرد.

انقلابی اخیر و هم تغییرات مناسبات جهانی پس از جنگ اوکراین، تأثیرات غیرقابل انکاری بر استراتژی‌های رژیم خواهند گذاشت. به باور من حذف و کشتار با ذات این رژیم عجین شده است. لاقلاً به این دلیل که بخش بسیاری از مطالبات سیاسی جامعه‌ی ایرانی، مطالبات حقوق ابتدایی و اساسی‌ست: از جنس حق زنده بودن، حق نفس کشیدن. تا مادام که این حقوق نخستین در آن خاک از انسان دریغ می‌شود، در بر پاشنه‌ی حذف و کشتاری مرکزگرا خواهد گردید. شکل حذف ممکن است عوض شود. مثلاً، تبعید یکی دیگر از اشکال زنده به گوری‌ست. بخش زیادی از استراتژی سال‌های اخیر جمهوری اسلامی به تبعید راندن متفکران بوده است. اتفاقاً پیشنهاد هم می‌کنند که بروید. غرب، بهشت نیست. به خصوص برای متفکری که از وابستگی به نظام‌های سلطه‌سر می‌زند، می‌تواند جهنم محض باشد. حذف، خنثی‌کردن اثر یک نویسنده، هنرمند یا متفکر است. حذف فیزیکی یکی از اشکال متعدد آن است، ولی تنها شیوه نیست. فقر فی‌المثل، شکل دیگری‌ست از سرکوب. شاملو وقتی

بر پایه اعلام سازمان‌های حقوق بشری از جمله «کمیته پیگیری وضعیت بازداشت شدگان»، از آغاز خیزش سراسری مردم ایران علیه حکومت جمهوری اسلامی در سال ۱۴۰۱ بدین سو، دست‌کم ۱۰۷ هنرمند در سراسر کشور، به دست نهادهای امنیتی، بازداشت و زندانی شده‌اند. همچنین، انجمن قلم آمریکا - PEN - در جدیدترین گزارش خود، ایران را بزرگ‌ترین زندان برای نویسندگان، به‌ویژه نویسندگان زن دانسته است.

حکومت جمهوری اسلامی ایران، از نخستین روزهای شکل‌گیری تاکنون، نه تنها به موازات پاکسازی‌ها و ایجاد ممنوعیت کاری برای هنرمندان و نویسندگان، دستگاه‌های دولتی مختلفی هم برای کنترل و سانسور آثار هنری ایجاد کرده، بلکه قوانین سخت‌گیرانه‌ای درباره رعایت حق آزادی بیان هم به‌تصویب رسانده است.

در اصل ۲۴ قانون اساسی، درباره حدود آزادی بیان چنین آمده است: «نشریات و مطبوعات در بیان مطلب آزادند، مگر آنکه مخل مبانی اسلام یا حقوق عمومی باشند...» همچنین، در اصل ۱۷۵ قانون اساسی هم آمده است: «در صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران، آزادی بیان و نشر افکار با رعایت موازین اسلامی و مصالح کشور باید تأمین گردد». در بند ششم از اصل دوم قانون اساسی هم آزادی انسان به مسئولیت او در برابر خدا منوط شده است.

با رجوع به مفاد مندرج در قانون اساسی ایران می‌توان نتیجه گرفت رعایت حق آزادی بیان به عبارات مبهمی نظیر «مخل مبانی اسلام» و «مسئولیت در برابر خدا» مشروط شده است.

مجله حقوق ما، در پیوند با موضوع «حق آزادی بیان در هنر» با نیک آهنگ کوثر، کارتون‌نویست و روزنامه‌نگار ایرانی ساکن آمریکا و برنده نشان افتخار شجاعت در کاریکاتور مطبوعاتی جهان گفت‌وگو کرده است.

در ایران، شما را به‌عنوان کارتون‌نویست می‌شناسند، لطفاً درباره چالش‌هایی که یک کارتون‌نویست در حرفه خود با آن مواجه می‌شود، توضیح دهید.

به عنوان یک کارتون‌نویست که بارها تهدید و بازجویی شد و رئیس دادگاه مطبوعات (سعید مرتضوی) هم دنبال اثبات

اتهام «سب النبی» بود که می‌توانست بدل به حکم اعدام من بشود، می‌توانم بگویم که ریسک فعالیت به‌عنوان کارتون‌نویست رسانه‌ای بسیار بالا است. یک شوخی فراتر از مرزهای محافظه‌کاری از سوی کارتون‌نویست می‌توانست باعث تعطیلی و توقیف رسانه شود و نتیجه‌اش زندان و نیز بیکاری ده‌ها همکار بود، که فشار روانی آن برای طراح بسیار بزرگ‌تر از چیزی است که ممکن است فکرش را بکنید.

بعد از ماجرای «استاد تمساح» تا مدت‌ها سلاح سرد با خود حمل می‌کردم و نیز در مقطعی از وسیله نقلیه عمومی مثل اتوبوس استفاده نکردم. تعداد سفرها و مهمانی‌هایی که رفتم به شدت کاهش یافت و نگرانی‌هایم برای اعضای خانواده بیشتر از پیش بود. اگر زمانی به عنوان کارتون‌نویست، دغدغه‌ام کشیدن کارتون‌های ابتکاری و بامزه بود، بعد از واقعه‌ای که زندگی‌ام را تغییر داد، حفظ روزنامه، کاهش نگرانی همکاران و خانواده مانند شمشیری بالای سرم بود، در زمانی که نمی‌خواستیم خودسانسوری هم بکنیم.

هر بازجویی و تهدیدی، فشار روانی را بیشتر می‌کرد و یک بار هم کار من به آی‌سی‌یو کشید و چهار روز مهمان پزشکان و پرستاران بودم.

شما در ایران، با چندین مجله و روزنامه همکاری داشته‌اید. در ایران تحت لوای حکومت جمهوری اسلامی، یک کاریکاتورنویست تا کجا مجاز است و تا چه میزان از حق آزادی بیان برخوردار است؟

میزان آزادی عمل کارتون‌نویست‌ها در جمهوری اسلامی در دوره‌های مختلف متفاوت بوده است. در ابتدای انقلاب تا پیش از جنگ، گاه شاهد کشیده شدن طنزآمیز کسانی چون آیت‌الله خلخالی هم بوده‌ایم، حتی کارتون تعدادی از نظامی‌ها هم منتشر شد، اما بعد از آغاز جنگ در ۱۳۵۹ و تشدید سرکوب‌های سیاسی در سال ۱۳۶۰، دایره سانسور بسیار تنگ شد.

در دوران جنگ، بعضی از کارتون‌نویست‌ها به حکومت نزدیک‌تر شدند و به دشمنان سیاسی حاکمیت، و همچنین قدرت‌های خارجی و سران عراق می‌تاختند. آثار برخی از این افراد بر دیوارهای شهرها هم نقش می‌بست.

در سال ۱۳۶۹، با آغاز به کار هفته‌نامه گل‌آقا، فضای طنز

نیک آهنگ کوثر: کارتون‌نویست حق دارد قدرت را هدف حمله خودش قرار دهد



اندکی بازتر شد و چهره‌های کاریکاتوری وزرا بر جلد این نشریه نقش بست. با این حال، کشیدن کاریکاتور و طنزهای کارتونی روحانیون دچار ممنوعیت نانوشته‌ای بود و همچنین مقام‌های نظامی و امنیتی هیچگاه به صفحات گل آقا و نشریات دیگر راه نیافتند.

در سال ۱۳۷۲، یک کاراکتر در ماهنامه همشهری (شیخ ابوشلیل) که بیشتر شبیه خود طراح (خودم) در کنار طنزهای داریوش کاردان منتشر می‌شد نزدیک بود عامل در دسر شود، چرا که مطلب داریوش کاردان ناخواسته موضع سید علی خامنه‌ای را هدف قرار داده بود.

شاید عده‌ای هنوز مرا با کارتون «استاد تمساح» بشناسند، چرا که شباهت اسمی و وزنی «استاد تمساح» و «استاد مصباح» به نحوی باعث بروز یک بحران جدی پیش از انتخابات مجلس ششم شد و کار مرا هم به دادگاه مطبوعات و مرتضوی و بند ۲۰۹ اوین کشاند. با آنکه مطابق قانون هیچ تخلفی از من سر نزده بود، اما تاثیر کارتون بر فضای سیاسی باعث دخالت آیت‌الله خامنه‌ای برای پایان دادن به تحصن چهار روزه طلاب و علمای حوزه علمیه قم هم شد. تبدیل یک کارتون ساده در زمانی ویژه به مهم‌ترین خبر کشور در طول هفته‌های پیش از انتخابات مجلس حساسیت روی حرفه کارتون مطبوعاتی را نیز بالا برد.

بر اساس تجربه می‌توانم بگویم که محدودیت‌ها بسته به سیاست‌ها و خطوط قرمز مقطعی تغییر کرده و گاه کارتونیست‌ها امکان انتقاد از مقام‌های بالا را داشته‌اند و گاه حتی زورشان به یک نماینده پیشین مجلس هم نرسیده، تا جایی که کشیده شدن اثر مهر بر روی پیشانی یک نماینده سابق، به حکم شلاق علیه این هنرمند بدل شد. یا روشن بودن پس زمینه پشت سر یک مهره شطرنج، مسخره کردن هاله نور احمدی نژاد محسوب شده.

در یک قرن اخیر و به‌ویژه پس از روی کار آمدن حکومت جمهوری اسلامی در ایران، بسیاری از هنرمندان و نویسندگان به دلیل جو اختناق و سانسور حاکم بر کشور، مجبور به ترک وطن خود شده‌اند. به نظر شما، چه چیزی باعث می‌شود، با وجود اینکه این هنرمندان، سال‌ها و دهه‌ها دور از کشور خود باشند، اما حلقه پیوند خود را با

سرزمین مادری و دغدغه‌های مرتبط با آن از دست ندهند؟ یک کارتونیست و یا یک طنزپرداز، انسان دغدغه‌مندی است. اگر عشق به ایران نبود، در کشورش با حاکمیت سرشاخ نمی‌شد. اگر برای مخاطبان هم‌زبان کار می‌کرد، به راحتی نمی‌تواند همه چیز را فراموش کند و برای مخاطبان کشور میزبان به خلق اثر بپردازد. این کار هم البته بسیار دشوار است. اکثر طنزپرازان و کارتونیست‌ها بعد از خروج از ایران به نحوی برای رسانه‌های فارسی‌زبان قلم زده‌اند که مخاطبان‌شان هم شرایط سیاسی ایران برای‌شان مهم بوده است. در نتیجه این پیوند حفظ شده.

در قانون اساسی ایران، آزادی به عبارتی مانند « مبانی و موازین اسلام» یا «مسئولیت در برابر خدا» مشروط شده است. به نظر شما آیا اساساً می‌توان حقوق بشر، از جمله حق آزادی بیان را برپایه موازین اسلامی تعریف کرد؟

به عنوان کسی که زمانی مبانی دینی برایش مهم بوده، این حساسیت را داشتم که مبادا کارم سو تفاهم ایجاد کند، حتی زمانی که هم که از کانادا برای روزآنلاین کارتون می‌کشیدم، به این فکر می‌کردم که آیا کشیدن کاریکاتور مراجع تقلید با توجه به اینکه بخشی از جمعیت ایران مقلد مراجع هستند، سو تفاهم ایجاد خواهد کرد یا نه، که اتفاقاً در همین مورد از چند مرجع سوال کردم و بهتری پاسخ را از آیت‌الله منتظری گرفتم، و شاید کسی باورش نشود که تا سال‌ها، سردبیر روزآنلاین بود که مانع انتشار کاریکاتور مراجع و آیت‌الله خامنه‌ای می‌شد.

اما به عنوان عضو هیات مدیره شبکه جهانی دفاع از حقوق کارتونیست‌ها می‌توانم بگویم که اولاً، هیچ محدودیتی نباید برای آزادی بیان وجود داشته باشد، اما سیاست‌های یک رسانه در قبال مخاطبانش را هم نباید نادیده گرفت. بر اساس تجربه‌ام در جامعه کانادا و حساسیت‌های ویژه جامعه مسلمان آن کشور بعد از ماجرای کارتون‌های دانمارکی فکر می‌کنم کارتونیست حق دارد علیه همه نقض‌کنندگان حقوق بشر و محدودکنندگان آزادی‌های انسانی موضع بگیرد، و قدرت را هدف حمله خودش قرار بدهد. هدف کارتونیست اما اگر زدن انسان‌های بی‌قدرت و در اقلیت باشد، دیگر نقش خود را به عنوان مدافع آزادی و برابری انسانی از دست می‌دهد و ابزار قدرت می‌شود.





ما از عدالت سهمی داریم

دو هفته نامه الکترونیکی تخصصی حقوق بشر
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: سازمان حقوق بشر

ایران / محمود امیری مقدم

سردبیر این شماره: مریم غفوری

تماس با مجله: mail@iranhr.net